

## نقش انتقال، انقلاب و استهلاك

### در تبدل موضوع\*

علیرضا فرحناک\*\*

#### چکیده

انقلاب، انتقال و استهلاك، از دیگر اسباب تبدل موضوع هستند. ملاک تحقق این سه مبدا موضوع در کتب فقهی، کمتر مورد عنایت بوده است که در مقاله حاضر بدان توجه شده است. انقلاب به معنای تبدیل خمر به سرکه دانسته شده است؛ با این که به این فرد از تبدیل، اختصاص ندارد. ملاک انقلاب، تبدل وصف بدون نیاز به تبدل صورت نوعیه عرفیه است ولی چون تغییر وصف در موارد آن به گونه ای است که عرف، آن را تغییر صورت نوعیه می داند، می توان آن را از صغریات استحالیه دانست. انتقال به معنای انتقال شیء نجس به طاهر و تبدیل به جزئی از آن است؛ ولی انتقال بر عکس تعریف نیز صادق است و افزون بر عین نجس و حیوان، در متنجس و نبات نیز راه دارد. ملاک انتقال، صدق حقیقی اسناد منتقل، به منتقل الیه و سلب اسناد آن از منتقل عنه است. استهلاك به معنای پراکنده شدن اجزای موضوع است، به گونه ای که از دیگری قابل تمییز نباشند؛ پس ملاک استهلاك، عدم تمییز اجزای موضوع است. استهلاك، با وجود حضور در ابواب مختلف فقه، در همه آن ها موضوع ساز نیست و

---

\* تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۶/۳۰؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۳/۹/۱۵.

\*\* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

برای دریافت این نکته مهم، نگاه به لسان دلیل، نیاز است.

### کلیدواژه‌ها

انقلاب، انتقال، استهلاك، تبدل موضوع، صورت نوعیه.

### مقدمه

آنچه پیش روی شما قرار دارد، معرفی و بررسی اجمالی شماری از اسباب تبدل موضوع است که می‌توان آن‌ها را در بخش تبدل موضوعات عینی، طرح کرد. این اسباب، عبارت است از: «انقلاب»، «انتقال» و «استهلاك». فقیهان در یک یا چند باب فقهی، از این اسباب سخن گفته و زوایای گوناگون هر یک را بیان و بررسی کرده‌اند. با دریافت حد و مرز تبدل موضوع با وجود این اسباب، می‌توان وضعیت ماندن یا نماندن حکم را به دست آورد.

### ۱. انقلاب

یکی دیگر از تبدلات موضوعات عینی، انقلاب است. انقلاب را از اسباب تطهیر و به دیگر سخن، از «مطهرات» می‌شمرند.

این اصطلاح نیز مانند استحاله، در روایات وارد نشده، اما از دیرباز این اصطلاح در نوشته‌های فقیهان امامیه وجود داشته است و می‌توان آن را در ابواب فقهی طهارت، بیع، رهن، غصب، وصیت و اطعمه و اشربه یافت؛ اگرچه جایگاه اصلی آن، کتاب طهارت است. این عنوان بر خلاف مبذل «استحاله» در کلمات متقدمان یافت می‌شود و معمولاً با واژگان خمر و خل همراه است، به گونه‌ای که گمان می‌شود کاربرد آن تنها در این فرد از تبدیل است.

سید مرتضی در «الانتصار» انقلاب بی واسطه یا با واسطه خمر به خل را موجب حلّیت آن می‌شمرد (علم‌الهدی، ۱۴۱۵: ۴۲۲). محقق حلّی نیز در «المعتبر» انقلاب خمر به خل را باعث طهارت آن می‌داند (محقق حلّی، ۱۳۶۴: ۷۵۶/۴) علامه هم در «تذکره الفقهاء» این انقلاب را اجمالاً سبب طهارت می‌شمرد (علامه حلّی، ۱۴۱۴: ۱/۶۶).

### ۱-۱. معنای انقلاب

انقلاب در لغت، به معنای دگرگونی است (محمد قلعبی و دیگران، ۱۴۰۸: ۹۴) و در پاره‌ای موارد، معنای بازگشت را نیز می‌رساند (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱/۶۸۶). در «معجم

الفروق اللغویه» میان معنای رجوع و انقلاب، تفاوت گذاشته شده است و اولی را رجوع به جای سابق و دومی را بازگشت به نقیض جای گذشته شمرده است (عسکری، ۱۴۱۲: ۲۴۹). روشن است که معنای دوم با معنای تحول، همساز است. این واژه وقتی در کتب فقهی، به دو معنای لغوی یادشده به کار می‌رود (محقق حلی، ۱۳۶۴: ۴/۷۵۶؛ و علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲/۹۴) و هم در معنای خاص و اصطلاحی استفاده می‌شود. این معنای خاص، «تبدیل خمر به سرکه» است. از این رو، وقتی در برخی ابواب فقهی به طور مطلق به کار می‌رود، منظور، همین معنای خاص است (شهید اول، ۱۴۰۸: ۴۹) و البته چنان‌که خواهیم دید، این بدان معنا نیست که همگان، انقلاب را در همین مورد خاص، پذیرا باشند.

## ۲-۱. رابطه انقلاب و استحاله

دانستیم که معنای اصطلاحی انقلاب، تبدیل خمر به خل است؛ اما با کاوش در عبارات فقیهان مشاهده می‌کنیم که برخی از آنان، این تبدیل را از نمونه‌های استحاله دانسته و در نتیجه، انقلاب را از مصادیق استحاله شمرده‌اند و حتی در جای دیگر، اصطلاح انقلاب را برای موارد رسمی استحاله به کار برده‌اند که معلوم می‌شود اساساً میان این دو عنوان، تفاوتی قائل نیستند. برخی به این یکسانی تصریح کرده‌اند. برخی دیگر، آن دو را قسیم هم شمرده و در عرض هم آورده‌اند. بعضی هم آشکارا دوگانگی آن دو را گوشزد و اثبات نموده‌اند.

علامه حلی از جمله کسانی است که در جایی، انقلاب را از افراد استحاله قرار داده و نوشته است: «الاعیان النجسة اذا استحالت فقد تطهر فی مواضع...؛ الاول: الخمر اذا انقلبت خلا طهرت اجماعاً...» (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱/۲۱۹) و در جای دیگر، در تبدیل خمر به سرکه به جای واژه انقلاب، واژه استحاله را به کار برده و نوشته است: «و استحالة الخمر مطهرة له». (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۲/۱۸). در جایی دیگر، با گزینش واژه انقلاب، افزون بر انقلاب خمر به خل، مصادیق استحاله را نیز جای داده است (۱۴۱۰: ۱/۲۹۲). نراقی نیز انقلاب را در استحاله جای داده است (نراقی، ۱۴۱۵: ۱/۳۳۲)؛ برخی نیز در یک جا به اثبات این یکسانی پرداخته و گفته‌اند انقلاب از صغریات استحاله است و در آن تبدیل و صف رخ می‌دهد نه حقیقت؛ اما چون عرف، تبدیل خمر به خل را نه وصفی بلکه تبدیل در صورت نوعیه می‌شمرد، پس ملاک استحاله را داراست (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۳/۱۸۱). همو سپس دو وجه را برای جداسازی انقلاب از استحاله، در کلمات برخی فقها بیان

می‌کند (همان: ۱۸۱-۱۸۲).

اما شهید اول در کتاب «دروس» این دو را قسیم هم قرار داده است (شهید اول، ۱۴۱۳: ۱۲۴-۱۲۵؛ و محقق بحرانی، ۱۴۱۰: ۴۷۳/۵).

میرزای قمی که این دو را از هم جدا می‌داند، بر خلاف نراقی، به دلیل تردید در تغییر حقیقت، ورود آن به دایره استحاله را مشکل می‌داند (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ۴۹۲/۱).

صاحب عروه نیز همساز با این اندیشه می‌نویسد: «بر خلاف انقلاب، در استحاله، حقیقت نوعیه تبدیل می‌پذیرد و از این رو متنجسات با انقلاب پاک نمی‌شوند، ولی با استحاله پاک می‌شوند» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۱: ۱۳۵).

محقق خوبی نیز در جایی دیگر صریحاً این دو را از هم جدا دانسته، گفته است: «استحاله چیزی جز انقلاب است؛ زیرا در استحاله شیء نابود می‌شود و عرفاً و عقلاً یا فقط عرفاً چیزی دیگر به وجود می‌آید؛ ولی در انقلاب، تنها وصف تبدیل می‌یابد» (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۱۳۳/۲-۱۳۴).

از آنچه گذشت، روشن شد که فقهای متقدم، چندان پایبند جداسازی دو اصطلاح استحاله و انقلاب نبودند؛ اما رفته رفته توجه به این جداسازی، شکل گرفت.

مسلم این است که در استحاله، تغییر «صورت نوعیه عرفیه» لازم است؛ از این رو، با توجه به عرفی بودن این تغییر، در صورتی هم که وصف شیء - نه حقیقت آن - تغییر کند و عرف، تغییر وصف را چنان داند که با تغییر آن، صورت نوعیه را تبدیل شده بشمرد، استحاله تحقق یافته است بنابراین اگر عرف، خمر و خل را دارای دو صورت نوعیه جدا بداند، انقلاب طرح شده نیز مصداق استحاله می‌شود؛ و اگر ماهیت هر دو را یکی بداند و تبدیل را در صرف وصف - نه در ماهیت - اعلام کند، از استحاله بیرونش می‌شمرد. برخی فقیهان صریحاً ماهیت این دو مایع را از هم جدا دانسته و در نتیجه انقلاب را به عنوان مصداقی از استحاله یاد کرده‌اند؛ مثلاً محقق کرکی خمر و خل را دو ماهیت جدا یاد می‌کند که میانشان تباینی کلی است؛ لذا استحاله را در آن دو می‌پذیرد (محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۲/۱۰۲). محقق خوبی بر خلاف محقق کرکی، آن دو را دارای یک حقیقت و ماهیت می‌داند و اختلاف را وصفی می‌شمرد؛ اما چون عرف، این اختلاف وصفی را اختلاف در صورت نوعیه می‌داند، استحاله را در آن جاری می‌داند (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۱۸۱/۳)، هرچند وی در جای دیگر این استحاله عرفی را قائل نمی‌شود و تأثیر تبدیل وصفی را در طهارت خل، به دلیل نص می‌داند و لذا انقلاب را از استحاله جدا می‌شمرد (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۱۳۴/۲).

گفتنی است که میرزای قمی با این که در استحاله، تغییر خواص را تغییر حقیقت می‌شمرد (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۹۱) در تبدیل خمر به سرکه، با این که خواص کاملاً تفاوت دارد، در تبدل ماهیت، به تردد قائل می‌شود (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۹۲).

آنچه به نظر می‌رسد، این است که در انقلاب خمر به خل، به حسب عرف، تبدل صورت نوعیه رخ داده است بنابراین آن را باید از افراد استحاله دانست، با این تفاوت که این مصداق به جهت مایع بودن، نیازمند ظرف است و در صورت متنجس دانستن ظرف، فلسفه طهارت مورد نظر فعلی است از بین می‌رود. محقق خوبی اخبار انقلاب را کلید حل این مشکل می‌داند و می‌گوید این اخبار، با دلالت مطابقی، بر طهارت و حلیت فعلی دلالت دارند؛ و با دلالت التزامی بر طهارت ظرف؛ زیرا ممکن نیست طهارت و حلیت فعلی باشند و ظرف همچنان نجس باشد. (غروی تبریزی، ۱۴۲۰: ۳/ ۱۸۱). اما اگر وقوع استحاله را بپذیریم، می‌توانیم سخن کاشف الغطاء را نیز در این جا بیاوریم که مکان شیء مستحاله منه، خواه خشک و خواه مرطوب، بالتبع پاک می‌شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۴) و دیگر از این جنبه نیز به این اخبار نیازی نداشته باشیم.

### ۳-۱. محدوده انقلاب

درباره انقلاب، این پرسش پیش می‌آید که محدوده کاربرد انقلاب چیست؟ آیا انقلاب، ویژه تبدیل خمر است یا هر مسکری را شامل می‌شود؛ یا اساساً به مقوله مسکر منحصر نیست و در غیر آن نیز جاری است؟ و اگر مربوط به مسکر است، افزون بر مایع، جامد را نیز دربر می‌گیرد؟ و آیا نتیجه این تحولات باید سرکه باشد یا جز آن نیز را هر چند جامد، شامل می‌شود؟ و ...

برخی با کاوش و استقرای عبارات فقیهان، توانسته‌اند مواردی از انقلاب را دریابند که سرانجامش طهارت است، این صور عبارتند از:

۱. سرکه‌ای که از خمر، منقلب شده است؛ بعضی آن را مورد منحصر و برخی آن را اظهر مصادیق انقلاب دانسته‌اند.

۲. هر چیزی که از خمر، منقلب می‌شود، هر چند سرکه نباشد؛ مثلاً اگر از خمر دارویی گرفته شود که منقلب از آن است و صفات آن را ندارد، پاک است. بزرگانی مثل محقق خوئی بر آنند که هر شیء طاهری که فی نفسه طاهر باشد و از خمر منقلب شده باشد، طاهر است.

۳. سرکه‌ای که از مسکری منقلب شده باشد، هر چند خمر نباشد؛ مثلاً الکحل را که مسکر است با ماده‌ای شیمیایی، به سرکه منقلب کنند. محقق خوئی و محقق همدانی و... به آن قائلند.

۴. هر مسکری که به چیزی دیگر تبدیل شود که ذاتاً دلیلی بر نجاستش نداشته باشیم، هر چند سرکه نباشد؛ خواه دلیل بر طهارتش داشته باشیم یا قاعده طهارت در آن جاری شود. محقق خوئی به این مورد معتقد است.

۵. سرکه منقلب از عصیر انگور پس از غلیان قبل از ذهاب ثلثین، که بنا بر نظر بسیاری از فقها نجس است. صاحب جواهر و دیگران به آن قائلند.

۶. سرکه منقلب از فقع بنا بر موضوعیت آن در نجاست؛ ولی اگر قائل به اسکار فقع باشیم، داخل در موارد قبل می‌شود.

۷. شیر منقلب از عصیر جوشیده قبل از ذهاب ثلثین.

۸. چرک منقلب از خون؛ مرحوم سبزواری در مهذب الاحکام به آن قائل است (سلسله دروس خارج فقه استاد شب زنده‌دار، سایت مدرسه فقهی امام محمد باقر (ع) با اندکی تصرف).

به نظر می‌رسد کمابیش وجه مشترک همه این موارد، این است که صورت نوعیه شیء در این موارد تغییر یافته است؛ و از این رو، قائل آن، طهارت شیء انقلاب شده را پذیرا شده است.

محقق خوئی چنان‌که در موارد بالا اشاره شد، معتقد است مطهریت انقلاب به «تبدیل خمر به سرکه» اختصاص ندارد، بلکه تبدیل خمر به آب یا هر مایع دیگری را نیز شامل است. وی می‌گوید: با توجه به دو روایت در این باب، می‌توان دریافت که مناط حکم طهارت خمر، تغییر نام خمر یا زوال سکر آن است بی آن‌که تفاوتی در تبدیل آن به خل یا چیزی دیگر باشد. روایت اول، موثقه عبید بن زراره است که در آن، امام (ع) فرموده‌اند: «إذا تحول عن اسم الخمر فلا بأس»؛ و روایت دوم، صحیحه علی بن جعفر است که امام (ع) در آن فرموده‌اند: «إذا ذهب سکره فلا بأس» (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۳/۱۶۴).

محقق خوئی سپس دو شاهد از کلمات فقها بر این عمومیت یاد می‌کند: نخست آن که فقیهان در بیان مطهر انقلاب، تبدیل خمر به خل را به عنوان مثال یاد می‌کنند، نه فرد منحصر آن؛ لذا می‌گویند: کالخمر ینقلب خلا (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۱/۲۶۸). وجه ذکر این مثال، آن است که مورد غالب، تبدیل خمر به خل است. شاهد دوم، سخن صاحب

عروه است که از آن برداشت می‌شود اساساً انقلاب به نجاست خمیره اختصاص ندارد و سایر اعیان نجس را نیز شامل است. وی می‌نویسد انقلاب چیزی جز استحاله است؛ زیرا در انقلاب، صورت نوعیه تبدیل نمی‌یابد و از همین رو نمی‌تواند باعث تطهیر متنجسات گردد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۱/ ۲۷۱). سخن وی به روشنی نشان می‌دهد که انقلاب در اعیان نجسه، کارایی دارد، بی‌آن‌که به نجاست خمیره اختصاص داشته باشد (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۶۴-۱۶۵).

در این جا می‌توان گفت دو روایتی که وی برای اثبات عمومیت انقلاب یاد کرد، با کمک هم ملاک استحاله را بیان می‌کنند که عبارت است از تغییر ماهیت و صورت نوعیه عرفیه، به گونه‌ای که باعث اطلاق حقیقی نامی دیگر و مغایر برای شیء شود و این ملاک در جریان تبدیل خمر به سرکه وجود دارد؛ زیرا با زوال سکر، ماهیت عرفی شیء چنان تغییر یافته که وجوباً نامی دیگر و مغایر به نام خل بر شیء اطلاق می‌گردد؛ از این رو، مانند دیگر اعیان نجس اگر به غیر مایع نیز تبدیل شود، طهارت حاصل می‌شود.

محقق خوبی بر اساس آنچه گفت، در پایان نتیجه می‌گیرد که اساساً برای مطهر بودن انقلاب، به اخبار نیازی نیست و تنها در انقلاب خمر به خل، نیازمند آن هستیم؛ زیرا ظرف خمر پیش از انقلاب به سرکه متنجس است و برای اثبات طهارت سرکه نیازمند این اخبار هستیم تا ظرف را پاک اعلام کنند (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۶۵).

نتیجه سخن این که محدوده انقلاب همان محدوده استحاله است و وقتی انقلاب به استحاله ختم شد، شرط عدم اصابت نجاستی دیگر از خارج به خمر که برخی گفته‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۱/ ۲۶۸-۲۶۹) نیز لازم نیست؛ زیرا ماهیت استحاله در صورت اصابت نجاست بیرونی نیز کارایی خود را همچنان حفظ می‌کند.

#### ۱-۴. انقلاب در ابواب دیگر فقه

گفتیم انقلاب به معنای خاص خود، یعنی انقلاب خمر به سرکه، در سایر ابواب فقه نیز طرح شده است. در ادامه به اجمال به این موارد اشاره می‌شود:

##### ۱-۴-۱. بیع

در صورتی که شخصی سرکه دیگری را بفروشد و سرکه به خمر تبدیل شود و آن‌گاه دوباره خمر به سرکه تبدیل شود در این مورد محقق خوبی درباره صحت و عدم صحت بیع

فضولی می نویسد: «بنا بر کشف، بیع صحیح است؛ زیرا انقلاب در ملک غیر روی داده است؛ ولی بنا بر نقل، ظاهر این است که بیع باطل است؛ زیرا هنگام اجازه، نقل صحیح نبوده؛ چون سرکه‌ای که در ابتدا، عقد بر آن جاری شده، بر حال خود باقی نمانده است و آنچه که اکنون و هنگام اجازه وجود دارد، ملک جدیدی است که عقد بر آن واقع نشده است.» وی دلیل این مطلب را اختلاف سرکه و خمر در صورت نوعیه از نگاه شارع می داند (توحیدی، ۱۴۱۲: ۳/۱۲۰-۱۲۱).

#### ۱-۴-۲. رهن

در باب رهن گفته اند اگر خمر نزد کسی رهن گذاشته شود، در صورتی که نزد رهن گیرنده به سرکه تبدیل شود، سرکه از آن رهن گیرنده است، نه رهن دهنده؛ زیرا او به هنگام رهن، شیء مملوک را به رهن نگذاشته بود؛ از این رو، وقتی به سرکه تبدیل می شود نمی تواند به ملکش برگردد (قاضی بن براج، ۱۴۱۱: ۶۶).

#### ۱-۴-۳. غصب

در باب غصب این سؤال مطرح است که اگر شخصی سرکه دیگری را غصب کند و آن را به خمر تبدیل کند و سپس دگر بار خمر به سرکه تبدیل شود، تکلیف ضمان چیست؟ آیا غاصب، ضامن بدل، مثل یا قیمت است؛ یا باید سرکه را عیناً برگرداند؟ البته این مسأله به موضوع خمر و سرکه اختصاص ندارد و هر شیء غصب شده‌ای را در بر می گیرد که از صورت نوعیه اش بیرون می رود و سپس به حالت اول برمی گردد (توحیدی، ۱۴۱۲: ۲/۵۰۴-۵۰۵).

#### ۱-۴-۴. وصیت

در باب وصیت آمده که وصیت به خمر صحیح نیست اما اگر به چیزی وصیت شود که در حال دوم، قابل انتفاع است، این وصیت جایز خواهد بود؛ مانند این که شخص به خمر محترم که برای تبدیل آن به سرکه تهیه شده است و انتظار انقلاب آن به خل می رود، وصیت کند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲/۴۵۵).

#### ۱-۴-۵. اطعمه و اشربه

علامه حلی در باب اطعمه و اشربه می نویسد خمری که در آن، انقلاب صورت گیرد، حرام نیست (علامه حلی، ۱۴۱۰: ۲/۱۱۳).

### ۱-۵. شک در انقلاب

اگر در انقلاب شک شود، حکم نجاست همچنان باقی است (طباطبایی یزدی،



۱۴۲۰: ۱/ ۲۷۳)؛ روشن است که دلیل این نظر، استصحاب بقای عنوان و عدم زوال آن است (حکیم، ۱۴۰۴: ۲/ ۱۹۵).

## ۲. انتقال

یکی دیگر از اسباب تبدیل موضوعات عینی، «انتقال» است. از این سبب در باب طهارت و به عنوان پاک کننده‌ای در کنار سایر مطهرات سخن گفته می‌شود. انتقال به این معنا، تنها در این باب یافت می‌شود و در ابواب دیگر فقه، در موارد دیگری به کار می‌رود (انصاری، ۱۴۲۰: ۵/ ۲۵۰). مثال معروف آن، انتقال خون انسان به حیوان بدون خون جهنده است که با این انتقال، خون نجس پاک می‌شود.

البته در همین باب طهارت، به نظر می‌رسد که برخی انتقال را معنایی عام بخشیده و اسلام آوردن کافر را نیز - که معمولاً به عنوان سببی جدا برای تطهیر ذکر می‌شود - در آن جای داده‌اند (محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۲۴)؛ اما معنای رایج، همان است که گفته شد.

### ۲-۱. انتقال در سخن فقیهان

اساساً برخی فقیهان، رسماً از «انتقال» سخن نگفته‌اند؛ چنان که درباره «استحاله» نیز با عنوانی مستقل، بحث نکرده‌اند. به نظر آقارضا همدانی شارح «شرایع الاسلام» شاید توجیه محقق حلی در این مورد، این بوده است که این امور در حقیقت، مطهر نیستند، بلکه اموری هستند که موضوع نجاست و به تبع آن، حکمش را برمی‌دارند (همدانی، ۱۴۲۲: ۸/ ۳۰۰). با این حال، شمار زیادی از فقها آن را رسماً یاد کرده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۳: ۱/ ۱۲۶؛ الذکری: ۱۶؛ البیان: ۴۰؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۹: ۶۰ و ۱۴۷؛ محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۱/ ۹۷، و ۳/ ۲۲۴؛ و محقق بحرانی، بی تا: ۵/ ۴۷۴).

### ۲-۲. معنای انتقال

«انتقال» در لغت، به معنای تحول از جایی به جای دیگر است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۱/ ۶۷۴). انتقال در باب طهارت، به عنوان اصطلاح فقهی به گونه‌های مختلفی تعریف شده است؛ مثلاً در «کاشف الغطاء»: «انتقال چیزی که به اعتبار محلش محکوم به نجاست است، به محلی که با ورود به نام آن، مقتضی طهارت آن است» (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷). آقارضا همدانی انتقال را این گونه معنا کرده است: «جای گرفتن نجس در محلی

دیگر که هنگام اسناد آن به محل جدید، از سوی شارع محکوم به طهارت است» (همدانی، ۱۴۲۲: ۸/ ۳۰۰). محقق خوبی نیز آن را این گونه تعریف کرده است: «انتقال نجس به جسمی طاهر و تبدیل آن به جزئی از جسم طاهر» (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۲/ ۲۱۵).

چنان که می بینیم در انتقال، مبدأ، شیء نجس است و مقصد، طاهر؛ اما این لحاظ در انتقالی است که از مطهرات دانسته شده است، و گرنه خود فقها انتقال معکوس را نیز یادآور شده و این امکان را مطرح کرده اند که در جریان انتقال، شیء طاهر به شیء نجس تبدیل شود آن گونه که در استحاله نیز ممکن است. کاشف الغطاء از کسانی است که این مطلب را هم در استحاله و هم در انتقال یادآور شده است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷؛ نیز ر. ک: نجفی، ۱۳۶۷: ۶/ ۲۹۳). وی پیش تر هنگام بیان قسمی که نه با استحاله، که با انتقال از طاهر بیرون می رود، می نویسد: ثانیها ما یخرج بالانتقال فمتی انتقل دم غیر ذی النفس الی بدن ذی النفس و دخل فی اسمہ، صار بحکمہ من نجس العین و غیره (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۵۹).

از سوی دیگر، بحث انتقال می تواند در انتقال طاهر به طاهر نیز جریان داشته باشد که در نتیجه، حکم شیء طاهر اخیر - کراهت یا رجحان - بر آن جریان می یابد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷). انتقال نجس به نجس نیز قابل تصور است و بر این اساس، اگر خون حیوان معفو الدم وارد بدن حیوان غیر معفو الدم شود، عفوش از میان می رود؛ و اگر عکس آن اتفاق بیفتد، عفو حاصل می شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷).

### ۳-۲. عدم اختصاص انتقال به عین نجاست

عبارات فقیهان گذشته در بحث انتقال معمولاً در بردارنده مثال نجس العین به طاهر است (محقق بحرانی، بی تا: ۵/ ۴۷۴؛ نیز ر. ک: میرزای قمی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۹۲).

در مقابل، برخی دیگر این اعمیت را با آوردن مثال نجس العین و متنجس، گوشزد کرده اند؛ از جمله، کاشف الغطاء در کتاب خود (۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۶)، آقارضا همدانی در «مصباح الفقیه» (۱۴۲۲: ۸/ ۳۰۰) و محمدحسن نجفی در جواهر الکلام (۱۳۶۷: ۶/ ۲۹۳). از همین جا روشن می شود که در انتقال میان خون و غیرخون یا حیوان و نبات، تفاوتی نیست. صاحب جواهر آشکارا این عمومیت را یادآور شده است (۱۳۶۷: ۶/ ۲۹۳؛ نیز ر. ک: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷: ۱/ ۲۸۲؛ و امام خمینی، بی تا: ۱/ ۱۳۱).

دو عنصر انتقال و استحاله، از مغیرات موضوع دانسته شده‌اند و به نوشته کاشف الغطاء، انتقال نزدیک به استحاله است (۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷)؛ اما ملاک موجود در یکی با دیگری تفاوت دارد؛ چه این که ملاک استحاله، انقلاب ماهیت است و بدین وسیله موضوع تغییر می‌کند؛ ولی ملاک انتقال، انقلاب نسبت و اضافه است و از این راه موضوع تبدیل می‌شود. از این رو، اگر آب متنجس با ورود به گیاه، جزئی از آن گردد و صرف رسوب در آن نباشد، سر از استحاله در می‌آورد؛ زیرا حقیقت آن تغییر کرده است. اما اگر به رغم انتقال، موضوع در نظر عرف همچنان باقی باشد، ولی انقلاب نسبت رخ دهد، شیء از نسبت سابق جدا و به محل جدید منسوب می‌شود؛ مانند خون انسان که به حشره کک منتقل می‌شود و با این که استحاله نشده، «خون برغوث» نامیده شده، بدان نسبت داده می‌شود. (همدانی، ۱۴۲۲: ۸/ ۳۰۰-۳۰۱). به نظر می‌رسد که در اندیشه فقیهان، عرف زمانی نسبت جدید را می‌پذیرد که نجس در محل استقرار یافته باشد یا این که به مرحله تغییر ماهیت رسیده باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷؛ و نجفی، ۱۳۶۷: ۶/ ۲۹۳).

بنابراین منظور کاشف الغطاء و صاحب جواهر از پاک دانستن آب متنجسی که به باطن گیاه منتقل می‌شود، مجرد استقرار آن در محل یادشده است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۷؛ و نجفی، ۱۳۶۷: ۶/ ۲۹۳).

#### ۲-۵. دلیل مطهریت انتقال

حال ببینیم انتقال بر چه اساس، به عنوان «مطهر» یاد شده است و در کنار استحاله و انقلاب قرار گرفته است؟

پیش‌تر گفتیم که انتقال با استحاله متفاوت است، اما به نظر می‌رسد برخی در این جا نیز تطهیر و به بیانی تغییر موضوع را از باب استحاله می‌دانند. مثلاً شهید اول در «ذکری» تحقیق طهارت را به استحاله، تعلیل آورده است:

یطهر الدم بانتقاله الی البعوض و البرغوث لسرعة استحالته الی دمها (شهید اول، الذکری: ۱۶)؛ چنان که محقق کرکی نیز عیناً همین مطلب را تکرار می‌کند (محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۲۴).

صاحب معالم و محقق نراقی نیز چون به انتقال می‌رسند، آن را مشمول استحاله

می‌دانند. فقیه نخست صریحاً انتقال را از موارد استحاله شمرده است (عاملی، ۱۴۱۸: ۲/۷۸۷)؛ فقیه دوم نیز آن را در فصل مربوط به استحاله آورده و مصداقی از مصداقی استحاله دانسته است (نراقی، ۱۴۱۵: ۱/۳۲۵ و ۳۳۱). با این فرض، مطالبی که پیش از این در باب دلیل مطهریت استحاله گفته شد، در این جا نیز بعینه تکرار می‌شود.

اما کسانی هستند که استحاله را چیزی جز انتقال می‌دانند. با این حال، برخی به دلیل تغییر نام، در این جا نیز قاعده «تبعیة الاحکام لالاسماء» را به عنوان دلیل پیش می‌کشند؛ مانند میرزای قمی که صریحاً انتقال را از استحاله بیرون می‌داند و تغیر حکم را صرفاً به دلیل تغیر اسم می‌شمرد (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ۱/۴۹۲).

آقارضا همدانی پس از آن که همه صور انتقال را طرح و بررسی می‌کند، می‌گوید: مقتضای قاعده، بقای شیء منتقل شده است بر آنچه - اعم از طهارت، نجاست، حلیت، و حرمت - پیش تر بوده است، البته مادامی که استحاله تحقق نیافته؛ مگر این که دلیل اجتهادی سالم از معارض بر خلافش دلالت کند که درباره خون کک و پشه و مانند آن دو، در شماری اخبار نفی اشکال شده است (همدانی، ۱۴۲۲: ۸/۳۰۴-۳۰۵). وی افزون بر این، استقرار سیره بر عدم تعجب از خون منتقل شده به بق و برغوث و مانند آن را دلیل بر طهارت می‌شمرد (همدانی، ۱۴۲۲: ۸/۳۰۴ و ۳۰۶).

سرانجام محقق حکیم به طور کلی سه عنصر قاعده طهارت، عموم طهارت منتقل الیه و سیره را دلیل طهارت ذکر می‌کند (حکیم، ۱۴۰۴: ۲/۱۱۴).

## ۲-۶. شک در انتقال

روشن است وقتی درباره اصل حصول انتقال به جسم تردید شود، اصل بر عدم انتقال است و حالت گذشته، استصحاب می‌شود و اگر اصل انتقال، محرز است، در صورتی که خون نجس به حیوان طاهر منتقل شود و اضافه اولی قطع شود، در این صورت دلیل طهارت منتقل الیه آن را دربر می‌گیرد؛ و اگر اضافه اولی قطع نشود و اضافه دوم درست نباشد، در این صورت دلیل نجاست منتقل عنه، آن را دربر می‌گیرد؛ اما غیر از این، چهار حالت پیش می‌آید:

حالت اول: صدق حقیقی اضافه به هر دو یقینی است. محقق خوبی با بیان فرض نخست، با تفصیل میان نوع دلیل در هر یک از منتقل عنه و منتقل الیه تکلیف را این گونه روشن کرده است:

اگر هر دو دلیل، لبی بودند، کالعدم فرض می‌شوند؛ و تکلیف، رجوع به اصل عملی است.

اگر یکی از دو دلیل، لفظی بود و دیگری لبی، دلیل لبی مقدم است مگر این که مورد از قدر متیقن دلیل لبی بیرون باشد که نوبت به دلیل لفظی می‌رسد.

اگر هر دو دلیل، لفظی باشند، دلیل عام بر دلیل مطلق مقدم است؛ و در صورتی که هر دو مطلق باشند، اصل عملی چار ساز است؛ و اگر هر دو عام باشند دلیل دارای ترجیح مقدم است؛ و گرنه بنا به معروف حکم تخییر است، ولی به نظر ما تساقط است؛ و به فرض پذیرش استصحاب حکمی، استصحاب نجاست یقینی قبل از انتقال جاری می‌شود؛ و به فرض عدم قبول این قسم استصحاب، قاعده طهارت جاری خواهد بود.

حالت دوم: صدق حقیقی اضافه به هر دو مشکوک است. محقق خوبی با بیان این فرض، این بار با تفصیل میان نوع شبهه، این گونه چاره‌اندیشی کرده است:

اگر شبهه، مفهومی باشد، نه استصحاب حکمی جاری است و نه استصحاب موضوعی؛ تکلیف، رجوع به قاعده طهارت است؛ و اگر شبهه، موضوعی شد، با استصحاب بقای اضافه اولیه یا استصحاب عدم حدوث اضافه ثانویه، نجاست ثابت می‌شود.

حالت سوم: صدق حقیقی اضافه به اولی یقینی و به دومی مشکوک است. محقق خوبی با بیان این فرض، این بار بی هیچ تفصیلی، به حکم نجاست خون معتقد است، خواه شبهه موضوعی باشد خواه مفهومی؛ زیرا در هر صورت، دلیل نجاست خون منتقل عنه بدون معارض، آن را شامل است؛ زیرا دلیل طهارت دم منتقل الیه نمی‌تواند آن را دربر گیرد؛ زیرا اگر شبهه مفهومی باشد، موضوع مشکوک است و اگر شبهه موضوعی باشد، با استصحاب عدم حدوث اضافه ثانویه احراز می‌شود که خون در منتقل الیه، از منتقل الیه است.

حالت چهارم: صدق حقیقی اضافه به اولی مشکوک و به دومی یقینی است. محقق خوبی با بیان این فرض، با تفصیل میان شبهه مفهومی و موضوعی، این حالت را این گونه بررسی می‌کند: اگر شبهه مفهومی باشد، دلیل طهارت خون منتقل الیه آن را شامل می‌شود و به دلیل مفهومی بودن شبهه، استصحاب بقای اضافه اولیه، جاری نمی‌شود؛ ولی اگر شبهه موضوعی باشد، استصحاب بقای اضافه اولیه جاری می‌شود، ولی دلیل طهارت خون منتقل الیه با دلیل نجاست خون منتقل عنه تعارض می‌کند و در حقیقت، چون هر دو اضافه یقینی می‌شود، این فرض به حالت اول برمی‌گردد (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۳/ ۲۱۶ و ۲۲۰).

البته پیش از این، محقق همدانی در «مصباح الفقیه» صور مختلف انتقال را طرح و بررسی کرده است (همدانی، ۱۴۲۲: ۸/۳۰۰-۳۰۵).

### ۳. استهلاک

یکی از اسباب تبدیل موضوعات عینی، «استهلاک» است. از این سبب، در ابواب مختلف سخن گفته می‌شود؛ ابوابی مانند طهارت، صلاة (در بحث لباس نمازگزار)، صوم (در بحث مفطرات)، ایمان، اطعمه و اشربه و غضب.

استهلاک در همه ابواب فقهی، توان تبدیل موضوع و به پیرو آن، تبدیل حکم را دارا نیست؛ یعنی استهلاک تحقق می‌پذیرد، اما حکم همچنان بر حال خود باقی است؛ برای نمونه اگر مقداری خاک معدن در تراب خالص مستهلک شود، برخلاف گذشته‌اش جواز تیمم را کسب می‌کند؛ ولی اگر قطره‌ای خمر در آبی قلیل، مستهلک شود، قطره‌ها تنها بر نجاست خود باقی است، بلکه همه آب را هم متنجس می‌کند. بنابراین می‌بایستی از این سبب در ابواب مختلف فقه بحث شود. از این رو، برخی گفته‌اند در جریان استهلاک، اجمالاً مستهلک حکم اولی خود را از دست می‌دهد و حکم مستهلک فیه را حائز می‌شود مگر در شرایطی خاص که این اتفاق نمی‌افتد (انصاری، ۱۴۲۰: ۳/۱۳۶).

#### ۳-۱. معنای استهلاک

استهلاک در لغت از ریشه هَلَك به معنای اهلاک و نابود کردن است. استهلاک مال، به خرج و نابود کردن آن معنا شده است. این شکل، به معنای جدیت در کار نیز دانسته شده است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۰/۵۰۵ و ۵۰۷).

استهلاک در عبارات فقهای متقدم، به معنای از بین بردن به کار رفته است (شیخ مفید، ۱۴۱۰: ۲۳۹).

این لفظ، گاه به معنای استحاله نیز دانسته شده است؛ چنان‌که در عبارت شیخ انصاری در بحث به کارگیری آب مستعمل آمده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۱/۳۶۰-۳۶۱). واژه استهلاک به معنای پراکنده شدن اجزا و از بین رفتن ظاهری آن نیز به کار می‌رود که معنای مورد نظر در این بحث است. استهلاک طبق این کاربرد، پراکنده شدن اجزای شیء است به گونه‌ای که از یکدیگر قابل تشخیص و تمییز نباشند. محقق نائینی آن گونه که در «منیة الطالب» آمده، استهلاک را این گونه معنا کرده است: ممزوج شدن به غیر جنس

خود، در صورت زوال حقیقی یا عرفی صورت نوعیه شیء (خوانساری، ۱۴۱۸: ۱/۳۴۶؛ نیز ر. ک: بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۲/۳۷۷، پانوش). آن گاه وی نتیجه می‌گیرد که مزج و خلط با هم جنس و مزج یا خلط با غیرجنس به شرط بقای صورت نوعیه، استهلاک نیست (خوانساری، ۱۴۰۳: ۱/۳۴۶-۳۴۷).

از این تعریف، ملاک استهلاک نیز به دست می‌آید که همان «عدم تمیز» است. بنابراین شیء بی آن که دچار تحول و تغییر ماهیت شود و صورت نوعیه‌اش تبدیل یابد، از نظر پنهان می‌ماند. در سخن محقق نائینی تغییر صورت نوعیه آمده بود، ولی منظور وی آن گونه تغییر ماهیت و حقیقتی نیست که در استحاله وجود دارد؛ بلکه مراد وی، همان عدم تمیز است که نتیجه پراکنده شدن اجزای شیء است.

شیخ طوسی در بحث رضاع، عبارت ذیل استهلاک را به این معنا به کار برده است (شیخ الطوسی، ۱۴۰۷: ۵/۱۰۲).

واژه دیگری که در عبارات فقها با استهلاک، مرادف شده، «اضمحلال» است؛ برای نمونه محقق کرکی در مقام بیان شرط این امر که در لباس حریر ممزوج با غیرحریر خواندن نماز اشکال ندارد، می‌نویسد: «ما لم يضمحل الخیط فیصدق علیه اسم الحریر» (محقق کرکی، ۱۴۰۹: ۳/۲۳۷؛ نیز ر. ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱/۱۶۴؛ و محقق بحرانی، بی تا: ۱/۳۳۵).

### ۳-۲. تفاوت استهلاک با استحاله

در جریان استهلاک و استحاله، هر دو شیء مستهلک و استحاله شده، از نظر پنهان می‌شوند؛ با این تفاوت که در استهلاک، ماهیت شیء بدون تغییر باقی می‌ماند و تنها اجزای آن پراکنده می‌شود؛ ولی در استحاله، ماهیت شیء و به عبارتی صورت نوعیه آن تغییر می‌یابد. از این رو، در استهلاک با تجمع اجزا و پذیرفتن شکل سابق، حکم همچنان باقی است؛ ولی در استحاله با برگشت ماهیت قبل، حکم سابق بر نمی‌گردد، مگر جایی که عرف همچنان آن را شیء سابق بدانند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷: ۱/۲۷۲-۲۷۳).

### ۳-۳. استهلاک شیء در هم جنس

در جریان استهلاک، دو چیز وجود دارد: یکی مستهلک و دیگری مستهلک فیه. پرسش این جاست که آیا در جریان استهلاک، باید این دو از دو جنس مخالف باشند یا این که در دو جنس موافق نیز استهلاک صدق می‌کند؟

برخی معتقدند اساساً استهلاک در جنس موافق معنا ندارد؛ زیرا مزج در متجانسین، تنها موجب از یاد کمیت شیء می شود و تغییری در شیء مستهلک حاصل نمی شود. این اندیشه از تعریفی نیز که محقق نائینی از استهلاک داشت، دانسته شد. محقق حکیم نیز در «مستمسک»، فرض استهلاک با اتحاد جنس را خالی از اشکال نمی داند (حکیم، ۱۴۰۴: ۲/ ۳۹۲؛ و ۸/ ۲۳۵). اما محقق خوئی با درنگ بیش تر در معنای استهلاک، موردی را که اتحاد در جنس مطرح است، این گونه تحلیل می کند که گاه استهلاک نسبت به خود شیء ملاحظه می شود و گاه نسبت به صنفی خاص و صفتی مخصوص. وی می گوید در صورت نخست، استهلاک معنا ندارد؛ زیرا آن دو از یک طبیعت هستند که مقدارش بیش تر شده است؛ اما در صورت دوم، استهلاک قابل تصور است، چه در این جا نگاه به وصف عنوانی است که با ملاحظه آن شیء ممزوج، موضوع حکمی خاص قرار گرفته است و در واقع اثر بر صنفی خاص از طبیعت مترتب شده است. مثال آن، صنفی از آب مطلق است که به فرض، استعمال آن اشکال دارد؛ ولی چون همین آب در دریا ریخته می شود، این صنف هم جنس، مستهلک شده و خصوصیت و صنفیت خود را از دست می دهد و استفاده از آن روا می شود (برجردی، ۱۳۶۴: ۱/ ۹۷-۹۸).

#### ۳-۴. استهلاک در ابواب فقه

گفتیم استهلاک در ابواب مختلف فقه طرح و بررسی شده است؛ اینک به اجمال آن را در هر یک از این ابواب از نظر می گذرانیم:

##### ۳-۴-۱. طهارت

در باب طهارت، مسأله استهلاک به انحای مختلف، طرح شده است؛ مثلاً گاهی نگاه به طهارت و نجاست است که آیا مستهلک بر حال طهارت یا نجاست خود باقی می ماند یا خیر؟ و گاه نظر به اضافه یا اطلاق است که آیا مستهلک بر حال مضاف یا مطلق بودن خود باقی می ماند یا خیر؟ و گاه نگاه مصداقی به صدق آب وضو یا غسل یا تراب در تیمم است. چنان که گفتیم، این گونه نیست که همواره مستهلک حکم مستهلک فیه را دارا شود؛ برای مثال اگر مقداری معدنیات مانند گچ در خاک، آمیخته و مستهلک شود، تیمم بر آن جایز است، اما اگر مقداری خاک متنجس در خاک طاهر مستهلک شود، به رغم استهلاک، تیمم بر آن صحیح نیست؛ چراکه بر خاک نخست، صدق تراب - که مطلوب است - تحقق می یابد. اما بر خاک دوم عنوان طاهر - که مطلوب قرار گرفته است - صدق نمی کند، زیرا



برخی از اجزای آن نجس است (در باره بخش طهارت ر. ک: انصاری، ۱۴۲۰: ۳/ ۱۳۶ و ۱۴۰). اما می‌دانیم که هر نجاستی در غیر خود مستهلک شود، نجاست آن همچنان باقی است و استهلاک، نجاست را از بین نمی‌برد؛ چنان‌که کاشف الغطاء می‌نویسد: خمیری که در سرکه مستهلک می‌گردد، محکوم به نجاست است؛ همچنان‌که هر مستهلکی از نجاست چنین است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲/ ۳۸۵). البته مواردی استثنا شده است؛ چنان‌که در «عروه» خون مستهلک در دهان، پاک اعلام شده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷: ۱/ ۱۴۱).

#### ۳-۴-۲. صلاة

در باب صلاة در بحث لباس نمازگزار درباره آنچه سجده بر آن صحیح است، بحث استهلاک به میان آمده است. بر این اساس اگر غیر حریر در لباس آن قدر کم باشد که در حریر مستهلک باشد، نماز خواندن در آن اشکال دارد؛ و اگر خاک سجده از معدنیات باشد و در خاک مستهلک شده باشد، سجده اشکال ندارد (عاملی، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۷۵).

#### ۳-۴-۳. صوم

در کتاب صوم آمده است که اگر خیاط روزه دار نخ را با آب دهان خود مرطوب کند، سپس آن را از دهان بیرون آورد و دوباره نخ را در دهان بگذارد و رطوبت آن را ببلعد، روزه اش باطل است؛ مگر این‌که رطوبت نخ در آب دهان به گونه‌ای مستهلک شود که دیگر بر آن رطوبت خارجی صدق نکند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷: ۳/ ۵۴۱).

#### ۳-۴-۴. حج

به کارگیری عطر برای انسان مُحرم نارواست؛ اما اگر به گونه‌ای مستهلک شود که بو، طعم و مزه اش تغییر پیدا کند، از حرمت بیرون می‌رود (محقق بحرانی، بی‌تا: ۱۵/ ۴۲۴).

#### ۳-۴-۵. حلف

اگر انسان بر خوردن چیزی سوگند یاد کرد، انصراف عرفی اکل، خوردن چیزی است که از دیگری قابل تشخیص و متمایز باشد؛ خواه تنها باشد و خواه با دیگری باشد. از این رو، اگر در چیزی مانند غذا مستهلک شود و نامش از آن منتفی شود، در صورت خوردن، حثی صورت نمی‌گیرد؛ حتی اگر مزه و سایر اوصافش باقی بماند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۱/ ۲۴۱-۲۴۲؛ و بحرانی، ۱۴۱۰: ۲/ ۲۱۷).

#### ۳-۴-۶. اطعمه و اشربه

شهید ثانی در رساله «الاسئلة المازحیه» می‌نویسد: اگر قطره‌ای از بول حیوان ماکول اللحم یا مقداری از فضولاتش در مایعی بیفتد، حکمش این است که در صورت

استهلاک، علی‌الظاهر همه آن حلال است (شهید ثانی، ۱۴۲۱: ۱/۶۳۱).

#### ۳-۴-۷. نکاح

یکی از شرایطی که موجب می‌شود رضاع، باعث محرمیت شود، این است که شیر خالص باشد و با چیزی مخلوط نشود؛ مگر این که در شیر مستهلک شود.

#### ۳-۴-۸. غصب

کاشف الغطاء می‌نویسد که اگر فرد در آب یا خاک، مقداری شیء غصبی داخل کند، در صورت استهلاک، طهارت صحیح است؛ و مستهلک به منزله تلف است و ضمان بر آن مترتب است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۱/۳۴۱).

#### ۳-۴-۹. حدود

اگر خمر در غیر خود از قبیل اغذیه و ادویه کم یا زیاد آمیخته شود، به دلیل عموم ادله ایجاب‌کننده حد، باز حکم حد ساقط نمی‌شود.

در این مورد، ممکن است این اشکال به نظر آید که حکم تابع اسم است و در این مورد، اسم عوض شده است و لذا صدق شرب خمر تحقق نمی‌یابد؛ چنان که اگر کسی بر نخوردن سرکه سوگند یاد کند، جایز است سکنجین را که حاوی سرکه است، تناول کند. به این اشکال این گونه می‌توان پاسخ داد که این دو با هم فرق دارند؛ چه این که در فرض نخست، عین هر جا یافت شود حرام است؛ و بدون شک، عین در ضمن ممتزج هم یافت می‌شود؛ بر خلاف باب یمین که عین محلوف، حرام نیست، بلکه صرفاً چیزی که محلوف بر آن صدق کند، حرام است که آن هم تنها با صدق اسم صورت می‌گیرد. البته در صورتی که ادله، از مورد منصرف باشد، می‌توان مورد را از وضع حد بیرون دانست، مانند این که قطره‌ای خمر در منبعی آب بیفتد (ر. ک: کریمی جهرمی، ۱۴۱۴: ۲/۳۲۲).

### نتیجه

انقلاب می‌تواند موضوع را تغییر دهد و به تبدل در صورت نوعیه عرفیه معنا شود و با استحاله یکی گردد و احکام آن را داشته باشد. در انتقال، چگونگی اسناد به هر یک از منتقل‌عنه و منتقل‌الیه را باید در نظر داشت. استهلاک می‌تواند در هم جنس نیز راه داشته باشد و تنها در برخی ابواب فقهی موضوع ساز باشد.

۱. ابن فهد حلی، احمد (۱۴۰۹ق)، الرسائل العشر، تحقیق سیدمهدی رجایی، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة، قم. چاپ اول.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، چاپ اول.
۳. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۵ق)، كتاب الطهارة، تحقیق و اعداد. لجنة تحقیق تراث الشيخ الاعظم، قم، چاپ اول.
۴. انصاری، محمدعلی (۱۴۲۰ق)، الموسوعة الفقهية الميسره، مجمع الفكر الاسلامی، قم.
۵. بحر العلوم، سیدمحمد (۱۴۰۳ق)، بلغة الفقيه، شرح و تعليق سیدمحمدتقی آل بحر العلوم، مكتبة الصادق، تهران، چاپ چهارم.
۶. بحرانی، حسین (۱۴۱۰ق)، عيون الحقائق الناظرة في تمة الحدائق الناضره، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۷. محقق بحرانی، یوسف (بی تا)، الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهره، تحقیق محمدتقی ایروانی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.
۸. بروجردي، شیخ مرتضی (۱۳۶۴)، كتاب الصوم (تقرير درس آیت الله سیدابوالقاسم خوئی)، لطفی، قم.
۹. توحیدی تبریزی، محمدعلی (۱۴۱۲ق)، مصباح الفقاهة (تقرير درس آیت الله سیدابوالقاسم خوئی)، مكتبة الداوری، قم، چاپ اول.
۱۰. خمینی، روح الله (امام خمینی) (بی تا)، تحرير الوسيلة، دار الكتب العلمیه، اسماعیلیان، قم.
۱۱. خوانساری، شیخ موسی (۱۴۱۸ق)، منية الطالب في شرح المكاسب (تقرير درس محقق نائینی)، تحقیق و نشر مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۱۲. سلسله دروس خارج استاد شب زنده دار، سایت مدرسه امام محمدباقر (ع).
۱۳. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۰۸)، الالفية و النلفية، تحقیق مرکز التحقیقات الاسلامی علی الفاضل القائینی النجفی، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول.
۱۴. \_\_\_\_\_، (بی تا)، البيان، مجمع الذخائر الاسلامیه، چاپ سنگی.

- ١٥ . \_\_\_\_\_، (بي تا)، الذكري، چاپ سنگي .
- ١٦ . \_\_\_\_\_، (١٤١٣ ق)، الدروس الشرعية في فقه الاماميه، تحقيق مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ اول .
- ١٧ . شهيد ثاني (١٤١٢ ق)، رسائل الشهيد الثاني، اجوبة مسائل الشيخ احمد المازحي، مسأله ٨٧، التحقيق مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه (قسم احياء التراث الاسلامي)، المشرف على التحقيق رضا المختاري، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، قم، چاپ اول .
- ١٨ . \_\_\_\_\_، (١٤١٣ ق)، مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، تحقيق و نشر مؤسسة المعارف الاسلاميه، قم، چاپ اول .
- ١٩ . حكيم، سيدمحسن (١٤٠٤ ق)، مستمسك العروة، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، چاپ سوم .
- ٢٠ . طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم (١٤٠٩ ق)، العروة الوثقى، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ دوم .
- ٢١ . \_\_\_\_\_، (١٤١٧ ق)، العروة الوثقى، تحقيق و نشر مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ اول .
- ٢٢ . طوسي، محمد (١٤٠٧ ق)، الخلاف، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ اول .
- ٢٣ . عاملي، حسن بن زين الدين (١٤١٨ ق)، معالم الدين و ملاذ المجتهدين، قسم الفقه، تحقيق سيدمنذر حكيم، مؤسسة الفقه للطباعة و النشر، قم، چاپ اول .
- ٢٤ . عسكري، ابوهلال (١٤١٢ ق)، الفروق اللغويه، تحقيق و نشر مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ اول .
- ٢٥ . علامه حلي، حسن بن يوسف (١٤١٠ ق)، ارشاد الاذهان الى احكام الايمان، تحقيق فارس الحسنون، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ اول .
- ٢٦ . \_\_\_\_\_، (١٤٢٠ ق)، تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الاماميه، اشراف آية الله جعفر السبحاني، تحقيق الشيخ ابراهيم البهادري، مؤسسة الامام الصادق (عليه السلام)، قم، چاپ اول .
- ٢٧ . \_\_\_\_\_، (١٤١٤ ق)، تذكرة الفقهاء، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لحياء التراث، قم، چاپ اول .

۲۸. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۳ ق)، قواعد الاحکام، تحقیق و نشر مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۲۹. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۳ ق)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، تحقیق قسم الفقه فی مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، چاپ اول.
۳۰. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۰ ق)، نهایی الاحکام فی معرفة الاحکام، تحقیق سیدمهدی رجایی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
۳۱. علم الهدی، سیدمرتضی (۱۴۱۵ ق)، الانتصار، تحقیق و نشر مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۳۲. غروی تبریزی، علی (۱۴۱۰ ق)، کتاب الطهارة (تقرير درس آیت الله سیدابوالقاسم خویی)، دارالهادی، قم، چاپ سوم.
۳۳. قاضی بن براج، عبدالعزیز (۱۴۱۱ ق)، جواهر الفقه، تحقیق و اعداد ابراهیم البهادری، اشراف جعفر السبحانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۳۴. قلعه جی و دیگران (۱۴۰۸ ق)، معجم لغة الفقهاء، دارالنفايس، ریاض، چاپ دوم.
۳۵. قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۱۷ ق)، غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، فرع خراسان، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۳۶. کاشف الغطاء، شیخ جعفر (۱۴۲۲ ق)، کشف الغطاء، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول.
۳۷. کریمی جهرمی، علی (۱۴۱۴ ق)، الدر المنضود (تقرير درس آیت الله سیدمحمد رضا گلپایگانی)، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول.
۳۸. محقق حلی، جعفر (۱۴۶۴ ق)، المعتبر فی شرح المختصر، تحقیق لجنة التحقيق باشراف الشيخ ناصر مکارم، مؤسسه السيد الشهداء، قم.
۳۹. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۹ ق)، رسائل الکرکی، تحقیق محمد حسون، اشراف، سید محمود مرعشی، مکتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی، قم، چاپ اول.
۴۰. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۰ ق)، المقنعه، تحقیق و نشر مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم.
۴۱. موسوی عاملی، سیدمحمد (۱۴۱۰ ق)، مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام،

